در یک نشست

آژند، یعقوب

درباره داستان کوتاه بسیاری حرف و حدیثها گفته و نوشته‏ شده و هر اندازه در این زمینه گفته‏شود،باز جای صحبت دارد. داستان کوتاه از طبیعی‏ترین قالبها و فرمهای ادبی است.این‏ فرمها را به گونه‏های متفاوت می‏توان دید ولی در هر صورت‏ یک قالب پیام‏رسانی است.پیش از اینکه داستان کوتاه شکل‏ کامل امروزی را پیدا کند،یک مثل،یک گزارش ماجرا، حکایت،لطیفه،یک داستان خنده‏دار را در بر می‏گرفت.1 «گلستان»سعدی و حتی«بوستان»وی و کتابهای تقلیدشده از این دو اثر،به‏ویژه از«گلستان»،مثل«بهارستان»جامی«روضه‏ خلد»خوافی،«پریشان»قاآنی و مانند آنها آکنده از این داستانهای‏ کوتاه است.حتی آثاری چون«لطایف‏الطوایف»و نیز رسالهء «دلگشای»عبید زاکانی هم از این نوع حکایات و داستانها خالی‏ نیست.شاید در جهان نتوان خانواده‏ای به مفهوم واقعی کلمه‏ پیدا کرد که بی‏نصیب از داستان‏گو و داستان‏پرداز بوده‏باشد.

هر قومی دارای فولکلور است و در این فولکلور زنجیره‏ای از داستانها،بارها و بارها گفته و تکرار شده‏است.شاید هم در جهان نتوان کسی را پیدا کرد که گاه به گاه داستانی نگفته و یا نشنیده‏باشد.مبادلهء داستانها،مداوم است و انواع آنها هم پایانی‏ ندارد.اگر دانش‏آموزی و یا دانشجویی خاطرهء یک روز بعدازظهر خود را بنگارد و به چاپ برساند در حقیقت به‏ داستان‏نویسی دست زده است.یا مثلا اگر پیرزنی که ایام سال را در ایوانی می‏نشیند و به خاطرات گذشته خویش می‏اندیشد و گاهی وحشت از زندگی و آینده او را فرامی‏گیرد،دست به قلم‏ ببرد،این حس و حال خویشتن را روی کاغذ بیاورد و بعد به‏ دست چاپ بسپارد،ماجراهای زندگی،شکست و ناکامی و کامیابیهای آن،غم و اندوه،حقد و حسادت و مبارزه از برای‏ زندگی و صدها موضوع و مضمون را در شمول خود دارد.اما داستان‏گویی و داستان‏نویسی را تفاوتهایی است،با این همه‏ بیشتر داستان‏نویسان طوری می‏نویسند که انگار دارند صحبت‏ می‏کنند و یا طوری از زبان دیگری عبارات را تنظیم می‏کنند که‏ گویی آنها دارند داستانی را بازگویی می‏کنند.اما بیشتر مردم، هنگام صحبت‏کردن،طوری حرف نمی‏زنند که انگار دارند داستان می‏نویسند و یک نوشته مکتوب را می‏خوانند.نکته‏ اینجاست که داستان کوتاه همچون یک وسیلهء پیام‏رسانی کوتاه‏ بین شماری از افراد است و این نکته‏ای است بسیار طبیعی و ناگزیر.

نخستین داستان‏گویان،داستانهای خوش را بازگویی‏ می‏کرده‏اند،آنها را تغییر می‏داده‏اند،جرح و تعدیل می‏کرده‏اند و پس از آنکه داستان بر اثر تکرار،حشو و زاواید خود را از دست‏ می‏داد و رفته‏رفته صیقل می‏خورد،قالب هنری به خود می‏گرفت.در این شرایط بود که مسائلی چون‏ شخصیت‏پردازی،فضاسازی،محیط،سبک،تعلیق و گره‏گشایی پیش کشیده می‏شد و به‏تدریج به صورت یک‏ نوع هنری،مورد توجه قرار می‏گرفت.

داستان بی‏انتهاست و تنوع و چندگونگی آن هم بی‏انتها.از اینجاست که کوتاه‏نویس هیچ‏وقت از مواد خام داستانی کم‏ نمی‏آورد و اطلاعات مورد لزوم او به پایان نمی‏رسد.آیا این نکته‏ دربارهء رمان‏نویس هم مصداق دارد و دربارهء او هم می‏تواند مصداق داشته‏باشد؟چون رمان نیز گزارشی از تجارب‏ موجودات انسانی است لیکن گزارشی مفصل و دامنه‏دار؛نه مثل‏ داستان کوتاه،موجز و مختصر،در بسیاری از رمانها می‏توان‏ داستانهای کوتاه زیادی مشاهده و کشف کرد.ازاین‏رو در اینجا مسأله طول و تفصیل،و شمار واژگان،مسأله‏ای مهم و مناسب‏ ولی درنهایت نامناسب است.البته این نکته را نباید فراموش‏ کرد که داستان کوتاه و رمان با هم تفاوتهایی دارند و معانی و مفاهیم آنها دست‏کم برای ادیبان و متخصصان و کارشناسان‏ ادبیات متفاوت است.

داستان کوتاه بی‏تردید آزادترین و بی‏مهارترین قالب‏ نویسندگی است و آزادی آن حتی از انواع شعر و رمان نیز بیشتر است.دراین‏باره بحثها و جدلهای زیادی صورت گرفته‏است. داستان کوتاه می‏تواند ساده‏ترین و یا در عین حال بغرنج‏ترین‏ شکل پیام‏رسانی و ارتباط باشد.این نوع ادبی در عین حال‏ می‏تواند منضبطترین شکل بیان و یا نابسامانترین آن باشد.اگر نویسنده،نویسنده باشد،داستان کوتاه او می‏تواند بی هیچ نیازی‏ به تئوریهای ادبی و یا ملزومات ضروری همچون طرح(پلات)، گسترش و گره‏گشایی،بسیار تأثیرگذار و نقش‏پرداز باشد. عناصر بالا می‏تواند مفید باشد و ایمضر،زیرا بستگی به این دارد که نویسنده چگونه از آنها بهره گیرد.داستان کوتاه چیزی جز سبکی خالص و ناب نیست و می‏تواند مثلا تعالی‏بخش باشد و یا اینکه نومیدی و یأس را بیان کند.زیرا این نویسنده است که‏ می‏نویسد نه کس دیگر؛و خود نویسنده است که قواعد و قراردادهای نوشتهء خویش را برپا می‏کند.

مثلا داستان‏های ادگار آلن‏پو،داستانهایی مبنی بر پلات، تعلیق،فضاسازی،و حال و هواست.همهء آنها را می‏توان‏ داستان-به معنای کامل آن-دانست که هیچ ربطی به زندگی‏ معمولی و واقعی ندارد.حقیقت وجودی آنها،نوعی هنر و یا حتی نوعی حقیقت مصنوع است.داستان کوتاه با ادگار آلن‏پو، صورت رسمی یافت و یا صورتبندی شد،تا آنجا که برای مدتی‏ به حبس افتاد.2گی‏دو موپاسان بار دیگر آن را آزاد کرد و ظاهرا این بزرگترین دستاورد وی در عالم داستان‏نویسی بود.3او داستان کوتاه را با زندگی آشتی داد و هم داستانهای خوب نوشت‏ و هم داستانهای بد،ولی واقعیت این است که در داستانهای او، چه خوب و چه بد،نمود زندگی واقعی حس می‏شود و

ت

(به تصویر صفحه مراجعه شود) داستانهای او روی هم رفته تجلیل از خوشیها و ناخوشیهای‏ زندگی است.

چخوف داستان کوتاه را به قلمرو دیگری از رهایی، مالیخولیا و افسون و دلربایی سوق داد.4در آمریکا ا.هنری در داستان کوتاه دستاوردی محکم و در ضمن تأثیر و نقشی رندانه‏ داشت.پایان‏بندیهای رندانه و سنجیدهء داستانهای او سالیان‏ متمادی خوانندگان را به خود واداشت.او شاید فقط در دو یا سه تا از داستانهایش به واقع توانست پایان‏بندی غافل‏کننده را فراموش کند.داستانهای کوتاه ا.هنری در کلیت خود حال و هوایی ماشینی دارند و انگار دست بشر در خلق آنها چندان‏ تأثیری ندارد.ولی این ماشین دارای قریحه و قلب است؛ گو اینکه به هر حال ماشین،ماشین است.5

داستانهای کوتاه چارلز دیکنز اگرچه در کلیت خود غیرمفهومی هستند،ملی رها و مهارناشدنی و انسانی و مؤثرند؛ چون دیکنز چه در داستانهای کوتاه خود و چه در رمانهایش، بدیهه‏پرداز بود.6بدیهه‏پردازی،خود به روش طبیعت نزدیک‏ است تا به بسامانی و نظم.

داستان کوتاه در حیطه تئوری ادبی،قطعه‏ای است که‏ خواننده بتواند در یک نشست آن را بخواند.ایراد این تئوری‏ آنجاست که پاره‏ای از خوانندگان بیشتر از دیگران می‏نشینند. یک مقیاس و اندازه‏گیری دیگر در باب داستان کوتاه این است که‏ از دویست و پنجاه کلمه تا کمتر از ده‏هزار کلمه را شامل باشد. داستانی که دویست و پنجاه کلمه داشته‏باشد در زمره داستان‏ کوتاه قرار می‏گیرد.و اگر بیش از ده‏هزار کلمه داشته‏باشد بدان‏ داستان کوتاه بلند اطلاق می‏شود.و اگر بیش از بیست‏هزار کلمه را دربربگیرد می‏توان آن را رمان نامید.همهء این‏ اندازه‏گیریها و سنجشها شاید برای حصول به بعضی از مهارتهای ادبی،مفید باشد،ولی اساسا بی‏معنی است. داستانهایی در دست است که کمتر از پانصدکلمه هستند ولی‏ عنوان داستان کوتاه بدانها می‏برازد.قطعاتی در بعضی از رمانهای بلند موجود است که بیش از بیست‏هزار کلمه دارد ولی‏ می‏توان آنها را از داستانهای کوتاه برشمرد.

دربارهء هر نوع داستان کوتاه،هنوز یک تئوری قاطع و نهایی‏ به دست نیامده‏است.ولی نباید این واقعیت را فراموش کرد که‏ در یک طرف داستان کوتاه نویسنده نشسته و در طرف دیگر آن‏ خواننده.هر تئوری و نظریه‏ای که ارائه شود در بین این دو باید قرار گیرد و مطرح گردد.به نظر می‏رسد که این تئوریها زمانی‏ رشد می‏کنند که نویسندگان و داستانهای کوتاه آنها کمترین‏ نوآوری و بیشترین تقلید و مشی‏برداری را دارند و آنچه مطرح‏ نیست طبع و قریحه و استعداد بالاست.

چنین می‏نماید که امکانات داستان کوتاه الی‏الابد ادامه‏ خواهدیافت چون تا در کرهء ارض انسانهایی باشند که نفس‏ بکشند،داستان نیز خواهدبود که با آنها نفس بکشد و آنها را برای رسیدن به آرمانهایشان رهنمون شود و پارهء اندکی از زندگی‏ آنها را به خود وادارد.هیچ انسانی را نمی‏توان پیدا کرد که‏ داستان کوتاه را نشناسد و با آن سروکار نداشته‏باشد چون خود او در زندگی خصوصی خویش با موضوعات دهها داستان کوتاه‏ زندگی می‏کند و هیچ تفاوتی با انسانهای دیگر ندارد،و این‏ ماهیت داستان کوتاه است.اگر داستان کوتاه را یک نمونه و عالمی فشرده در مشت بدانیم،همه انسانها آن را به گونه‏ای در مشت خود دارند.اگر داستان کوتاه را وحدت بیان و حس کلیتی‏ متمرکز در یک شخصیت و یا واقعه و یا حس و عاطفه بدانیم، همه انسانها به نوعی آن‏را در خود متجلی دارند،و فقط کیفیت‏ آن است که فرق می‏کند.

یک سؤال اساسی:آیا نوشتن داستان کوتاه برای انسان‏ معاصر ضرورتی دارد؟

و پاسخ آن:البته که ضرورت دارد ولی داستانی که خوب‏ نوشته شده‏باشد؛چون زندگی انسان در چارچوب آفرینش‏ خوب تنیده‏شده و واقعه‏ای است شگرف،داستان کوتاه هم در همهء وجوه باید واقعه‏ای طرفه و شگرف باشد،وگرنه داستانهای‏ کوتاه نانوشته به اندازه هوای تنفسی ما وجود دارند و هستی آنها ناگزیرانه است،کیسن که به این هستی،هستی دیگرگون‏ ببخشد؟جز کوتاه‏نویس؟!

یادداشتها:

(1).ردپای داستان کوتاه را به مفهوم عام آن می‏توان در ادبیات جهانی‏ پیدا کرد و آن را تا ایام کهن عقب برد.غیر از«گلستان»سعدی،شاید بتوان مقامه‏نویسی را نوعی کوتاه‏نویسی به معنی عمومی داستان کوتاه‏ دانست.داستان کوتاه در ادبیات کهن ما بیشتر حالت منظوم دارد مثلا «منطق‏الطیر»عطار و یا آثار منظوم دیگر او آکنده از داستانهای کوتاه‏ است.و یا حتی منابع تاریخی ما مملو از این نوع داستانهاست.در آثار عرفانی ما،به‏ویژه«مثنوی معنوی»جلال‏الدین رومی،داستانهای‏ کوتاه نقش اساسی دارند و برای گشودن بسیاری از رمز و رازهای‏ فلسفی و فکری به کار رفته‏اند.در ادبیات کهن اروپا هم مثلا می‏توان‏ از داستانهای«دکامرون»نوشته بوکاتچو و«قصه‏های کانتربوری» نوشته چاسر نام برد.

(2).ادگار آلن‏پو(1849-1809 م.)از کوشندگان اولیه عالم داستان‏ کوتاه و درحقیقت از قاعده‏بندان این نوع ادبی است.پو بسیار می‏کوشید تا داستانهایش در خواننده تأثیر بگذارند و در این راه از کاربرد شگردهای داستان‏نویسی،حتی به قیمت قربانی کردن‏ واقعیت،پرهیز نمی‏کرد.از اینجاست که داستانهای کوتاه او از واقعیت زندگی فاصله گرفت و حالت انتزاعی یافت.هیجان،تنش، دلهره،تعلیق‏ها و گره‏افکنی‏های قوی و حوادث غیرمنتظره از ویژگیهای داستانهای اوست.

(3).گی‏دو موپاسان(1893-1850 م.)نویسنده فرانسوی به واقعیت‏ در داستان بیش از اندازه ارج می‏گذاشت.او به پلات و هیجان‏ داستانها بیشتر می‏اندیشند و همین نکته گاهی داستانهای او را از باورپذیری دور می‏ساخت.مثلا داستان کوتاه«گردنبند»او را در این‏ زمینه می‏توان مثال آورد.

(4).آنتوان چخوف(1904-1860 م.)نویسندهء روسی داستان کوتاه‏ را به طرز خاصی متکامل کرد.جریانی که او در کوتاه‏نویسی پدید آورد خاص خود او بود و تأثیر زیادی در بعضی از نویسندگان بعدی به جا گذاشت.داستانها او همواره فاقد طرح و پلات پیچیده و گره‏افکنی‏ها و گره‏گشاییهای نویسندگان دیگر است.چخوف در طرح داستانهایش بسیار ساده می‏اندیشید و از هیچ،نکته‏ای‏ می‏ساخت درخور و خواندنی.او داستان کوتاه را از قیدوبند ماجرا و حادثه رها کرد و به زندگی عادی نزدیکترش ساخت.نویسندگانی‏ چون کاترین منسفیلد و شروود اندرسن متأثر از او بودند.چخوف در داستان‏نویسی کشور ما هم اثری چشمگیر گذاشت که بررسی آن‏ فرصت دیگری می‏طلبد.

(5).ا.هنری(ویلیام سیدنی پورتر-1910-1862 م.)داستان‏نویس‏ آمریکایی،در داستانهای خود به قدری تحت‏تأثیر مکانیسم جامعه‏ است که گاه پیام‏رسان نیست،بلکه تصویرگر پیچیدگیهای زندگی‏ است.بیشتر داستانهای او شیوا و خواندنی هستند خاصه آنکه همواره‏ پایان‏بندی غافلگیرکننده‏ای دارند.

(6).چارلز دیکنز(1870-1817 م.)داستان‏نویس انگلیسی بیشتر در عالم رمان‏نویسی شهرت دارد ولی داستانهای کوتاهی هم از او در دست است که بی‏شباهت به رمانهایش نیستند.